

## متن پیاده سازی شده جلسه بیست و هشتم خارج فقه القضا 24 آبان 1399

بسم الله الرحمن الرحيم

انا غیر مهملین لمراعاتکم و لا ناسین لذکرکم

چند وقت پیش برخی از آقایان با من تماس گرفتند که ما می خواهیم بزرگداشتی راجع به آیت الله شیخ مرتضی حائری یزدی داشته باشیم و دوست داریم که شما هم مطلبی داشته باشید؛ قبول کردم و در شش ساعت راجع به ایشان صحبت کردم که انشاءالله بعدا همایش برگزار می شود و آن کتاب چاپ می شود و عرائض ما هم در آن جا می آید.

همانطور که راجع به زندگی ایشان برخی از نکات را جمع می کردم از جمله دیدم که جناب آقای شبیری سلمه الله مطلبی را از خود ایشان نقل می کنند، برایم عجیب بود، به خودم گفتم که آن ها کجا بودند و من کجا هستم! و چرا بنده و امثال بنده این گونه نیستیم! آن ها چگونه نجیبانه، کریمانه رسم سربازی را ادا می کردند، خودشان را سرباز می دانستند و می دانستند که سربازی ادب دارد. به جایی رسیده بودند که بین آن ها و اهل بیت رابطه ی دوسویه بود. گاهی رابطه ها یک سویه است، اگر رابطه دوسویه باشد خیلی ارزشمند می شود. این آقایان با اهل بیت رابطه ی دوسویه داشتند و وقتی نام اهل بیت می آمد شعف پیدا می کردند، نشیط می شدند، اگر روضه ای از اهل بیت خوانده می شد اشکشان جاری می شد، در شادی اهل بیت شاد بودند، در مصیبت های اهل بیت عزادار بودند، وقتی کلام اهل بیت برایشان خوانده می شد به جانشان می نشست مثل انسان بسیار تشنه ای که در تابستان به آب گوارا می رسد اینطور به دلشان می نشست از آن طرف اهل بیت هم هوای این ها را داشتند. لذا حاج شیخ ولد (حاج شیخ مرتضی) نقل می کند برای آقای شبیری، ایشان هم در کتاب جرعه ای از دریا جلد دوم آورده اند. اینطور نقل ها ارزشمند است. ایشان نقل کرده است برای آقای شبیری که گاهی بین خواب و بیدار بودم، به من گفتند امسال بروید مشهد خرجت با آقااست. آقای حائری خیلی علاقه به مشهد داشته، تا مناسبتی می شده می رفته مشهد، حالا آن موقع گفته بودند بیاید، می گوید من تردید داشتم آقا یعنی امام زمان عج یا امام رضا ع ولی به هر صورت عازم مشهد شدم، چیزی نداشتم که بتوانم به مشهد بروم، یک نسخه از وسائل بود که از طرف پدرخانم (آقای حجت) رسیده بود به دخترشان، من این نسخه ی وسائل که به خط خود شیخ حر بود را برداشتم بردم مشهد فروختم به آستان قدس به هزار و پانصد تومان و در مشهد که بودیم سیصد تومان آن خرج شد بدون این که از آقا خبری بشود، ایشان می گوید من اواخر کار، روز آخر که بلیط قطار داشتم با خانم بیایم قم، یکی از علما مریض بود، منزل آقای میلانی بود، رفتم این عالم را ببینم و بیایم قم زمانی که می خواستم از منزل آقای میلانی بیرون بیایم پسر آقای میلانی به من تعارف کرد گفتم نه من قطار دارم و باید بروم، همراه من شد تا ایستگاه قطار آمد و با من داخل در کوپه ی قطار شد وقتی که می خواستم پیاده شود دست در جیبش کرد و پاکتی را بیرون آورد از طرف پدرش (آقای میلانی) به من داد و سریع هم پیاده شد و رفت من پاکت را که باز کردم دیدم آقای میلانی نوشته است کم یا زیاد مربوط به من نیست، از طرف آقااست. دیدم داخل پاکت سیصد تومان است (همان مبلغی که خرج کرده بودم) ایشان می گوید از این سیصد تومان پنج ریال زیاد آمد که این هم کرایه ی ما میشد از ایستگاه قطار قم تا منزل ولی ما چون پیاده آمدیم آن پنج ریال برای ما ماند.

در این جا پای دو نفر در میان است یکی آقای حائری که به او پیام می فرستند که به مشهد بیایید و خرجتان با آقا است و آن مرد بزرگ مشهد که چطور با او ارتباط برقرار می کنند! چیزی که برای من خیلی عجیب تر می شود داستانی بود که يك زمانی در مکه مرحوم آقای زبرجد از علمای شیراز و داماد شهید دستغیب برای خود من نقل کرد. ایشان می گفت من در سال 42 قم

بودم، قصد مشهد داشتم رفتم خدمت آقای خمینی گفتم می خواهم بروم مشهد شما کاری دارید یا نه؟ می گفت مرحوم آقای خمینی نامه ای را نوشت و گفت مشهد می روی این را بده به آقای میلانی، من وقتی می خواستم به مشهد بروم شش نفر از طلاب هم گفتند ما هم می آییم من هم چهارصد تومان پول از پدرم داشتم حرکت کردیم به طرف مشهد، در مسیر نود تومان خرج شد، ماند سیصد و ده تومان، آمدیم حرم، کل پول را یک نفر زدید، هیچ پولی نداشتیم، در همین زمان تصمیم گرفتم نامه ی آقای خمینی را برای آقای میلانی ببرم، رفتم منزل ایشان، خدمتکار ایشان آمد گفتم بگوئید من از قم آمده ام و نامه ای از آقای خمینی دارم که می خواهم به ایشان بدهم، وقتی که خدمتکار رفت و مطلب را به آقای میلانی گفت دیدم خود ایشان آمد، گفت منتظر شما بودیم، بفرمایید، من را جلو انداخت، رفتیم داخل اتاق ایشان و صحبت کردیم و نامه را به ایشان دادم، نامه را مطالعه کرد، به نامه احترام کرد، وقتی رسید به مهر نامه، مهر را بوسید و نامه را کنار گذاشت، بعد گفت شما از ما طلبی دارید، حواله ای دارید، سیصد و ده تومان از ما می خواهید، امام رضا فرمودند این مبلغ را به شما بدهم و من این مبلغ را می کنم چهارصد تومان، آقای زبرجد به من گفت من به آقای میلانی گفتم سیصد و ده تومان را که آقا فرمودند بر روی چشم، می پذیرم اما نود تومان را نمی خواهم چون پدرم من را نهی کرده است از این که هدیه ای بپذیرم. آقای زبرجد به من گفت آقای میلانی به من گفت شما این را بپذیر و به پدرت بگو این را سید محمد هادی داده اگر قبول نکرد برای من پس بفرست.

این ها از آن داستان های کهن با واسطه ی ضعیف نیست. این ها اموری است که اگر خواب است عین واقع است. می رساند که در این سلک، در این لباس، در این حوزه مثل جاه های دیگر هستند کسانی که رابطه اشان را دوسویه کرده اند، این ها با اهل بیت، اهل بیت با این ها و لذا در آن حدیث گرانقدر آقا امام زمان وقتی می خواهند بروند می فرمایند: انا غیر مهملین لمراعاتکم. سربازان امام زمان! ما فرمانده داریم؛ فرماندهی که خوشبختانه هم آگاه است، هم حکیم است و هم غیرتمند است برای سرباز هایش، این که می گویند غیرمهملین لمراعاتکم یعنی خبر داریم بعد هم غیرت داریم و البته حکمتشان هم که جای خود و لا ناسین لذکرکم، سربازان من! ما شما را فراموش نمی کنیم اگر شما ما را فراموش نکنید، گاهی اوقات انسان مولایش را فراموش می کند، یادش می رود که سرباز است، یادش می رود که فرماندهی دارد و لذا آزاد می شود، آزاد در عمل، آزاد در گفتار، حالا ممکن است اسم نیک برای عملش بگذارد، کار خلافش را توجیه کند، آیا ما زانمان را کنترل می کنیم؟ اندیشه امان را کنترل می کنیم؟ آیا غیرت دینی داریم نسبت به تراث اهل بیت؟ نسبت به واجبات دینی؟ این بزرگان برای همین حوزه بودند. امام زمان برای این طور افراد دعا می کند، این مطلب برهان نمی خواهد، وجدان می خواهد، آیا پدر اگر فرزندی داشته باشد که مایه ی روشنی چشمش باشد برای او قربانی نمی کند؟ برای او نماز نمی خواند؟ چقدر پدرهایی ما داریم که برای پسرشان، برای دخترشان قربانی می کنند، نماز می خوانند، صدقه می دهند، دعایشان می کنند، امام زمان کمتر از پدر مهربان نیستند، بالاتر هستند، آگاهی دارند، امام زمان ممکن است برای برخی بگویند قره عینی، نماز بخوانند، صدقه بدهند، همانطور که سرباز باید برای امامش صدقه بدهد، دعا کند، بالاخره امام هم در معرض آسیب های جسمانی هستند لذا دعا می کنیم که خدایا ولی خودت را حفظ کن اللهم کن لولیک ...

امیدواریم این رابطه را دوسویه کنیم و رابطه امان دوسویه باشد. حدیثی که خواندم تکه ای است از حدیثی در جلد 53 بحار صفحه ی 175.

بسم الله الرحمن الرحيم

برخی سؤالات شده است. یکی از آقایان سؤال کرده اند که شما در صفحه ی 273 بیان کردید که کلام آقای نائینی مفید است با این که مبنای شما با مبنای آقای نائینی تفاوت دارد پس چه فایده ای برای شما دارد؟ نظر این آقا به این عبارتی است که آقای نائینی داشت که گاهی مقدمات کار را غیر مجتهد انجام می دهد منتهی آن قسمت هایی که قطع بعدم صدورش از مجتهد که من گفتم کلام محمودی هست، در واقع می خواهد بگوید ما که قائل به اعتبار اجتهاد هستیم مواضعی که مطمئن هستیم نیاز به اجتهاد ندارد مثل مقدمات اولیه ی کار غیر مجتهد هم انجام دهد اشکالی ندارد که من گفتم ایشان می گوید مواضعی که یقین داریم اشکالی ندارد یعنی اگر یک جا شک داریم باید دست مجتهد دهیم.

بزرگواری که این سؤال را کردید، آیا من از مبنای عدول کرده ام؟ گفتم بر اساس کار خودش حرف قشنگی زده است، کلام محمودی است. مبنوی حرف می زنیم. ما هم که می گوئیم غیر مجتهد می تواند کار را انجام دهد باز ما می گوئیم باید حتما فاضل باشد، به تعبیر بنده مجتهد در قانون باشد، باز می توانیم بگوئیم یک مقدماتی غیر این انسان هم می تواند انجام دهد مثلا

این که یک شخصی برود از صحنه گزارش بیاورد یا اقرار های افراد را در فضای طبیعی یادداشت کند؛ این ها را می شود به دست کسانی داد که فضل حوزوی هم ندارند یا مسلط به قانون هم نیستند.

سؤال کردند که شما در همان روزها گفتید خلیفه ی قاضی کار قضایی انجام می داده است بعد احتمال دادید که بگویید نه، این ها کار قضایی نمی کردند، مقدمات کار قضایی را انجام می دادند.

بله من عرض کردم از برخی از تعابیر استفاده می شود که کار قضایی می کرده ولو در حوزه های کوچک اما ممکن است بگوییم نه، کار قضایی نهایتاً به قاضی اصل واگذار می شده است. عبارت ها مختلف است و لذا اگر احساس کردید که عبارت من ناهمسو است این مقصر من نیستم، مقصر اقتضائات عبارات است.

یکی از آقایان هم نوشته اند که شما گفتید که حکم قضات امروزی حکم است. بله من گفتم. یکی از شما سؤال کرده بود که این قضات فقط بیان مسأله می کنند، به عبارت دیگر تطبیق قانون می دهند بر مورد و کارشان حکم نیست، من گفتم اگر معنای حکم را توجه کنید حتی همین قاضی لیسانس هم که تطبیق می دهد می خواهد بعد انشاء کند، این دوستان می گویند حکم هست اما نه حکم اجتهادی فقهی بلکه حکم اجتهادی قانونی، اجتهاد هست اما نه اجتهاد از روی مواد خام بلکه اجتهاد از روی قانون، قضاوت هست اما نه قضاوت اصطلاحی بلکه قانونی مستند به ولایت حاکم فقیه، بسیار خب مگر ما گفتیم نه، ما هم همین مطالب را گفتیم، همه ی این ها درست است. آن آقا که سؤال پرسیده بود گفته بود حکم نیست اصلاً و صرف تطبیق هست ما گفتیم حکم است، انشاء است، قضا هست.

### بسم الله الرحمن الرحيم

ما يك مطلبی مطرح کردیم روز سه شنبه که کسی بگوید قضا ولایت می خواهد، ولایت هم از ائمه سرازیر می شود به فقیه اما به غیر فقیه نمی رسد، شك هم کنیم اصل عدم ولایت داریم پس بنا بر این نمی توان راحت اجازه داد قضاوت غیر مجتهد را. این مهم ترین دلیل آقایانی است که اجتهاد را معتبر می دانند یا یکی از معتبر ترین ادله ی آن ها است. بعد گفتم درست است که ما اصل عدم ولایت داریم اما در يك مواردی هم از این اصل خارج شدیم؛ باید ببینیم در باب قضا چطور است؟ قرار شد چند سازکار بیان کنیم. سازکار اول گفتیم چه کسی گفته است که قضا ولایت است؟ قضا یعنی قاضی پشت میز بگوید فلانی باید شلاق بخورد یا این خانه برای فلانی است یا ارث را این گونه تقسیم کنید، این ها ولایت نیست، ولایت زمانی است که بخواهند این احکام را اجرا کنند آن وقت است که ولایت نیاز است چون می خواهد شخص را شلاق بزند، او را از خانه خارج کند و ... .

اجرای حکم قضایی نیاز به ولایت دارد نه اصدار حکم قضایی. من برای این که از تنهایی بیرون بیایم یادتان آوردم که آقای خوانساری هم چنین حرفی دارد البته ایشان در موضوعات می گوید نه، تصرف در احکام نیست که ما گفتیم این ها با هم فرقی ندارد. حال ممکن است کسی بگوید ولایتی که در قاضی می گویند منظور ولایت بر قضا است نه ولایت علی الناس. اگر بگوییم قضا ولایت علی الناس است ممکن است بگوییم کجایش ولایت علی الناس است؟ اصدار حکم قضایی ولایت علی الناس نیست. اما ولایت علی القضا هست و لذا صاحب جواهر که مسلم گرفته است که قضا ولایت نیست منظورش ولایت علی الناس است وگرنه ولایت علی القضا که باید داشته باشد تا بتواند قضاوت کند. کسی می تواند قضاوت کند که امام او را نصب کرده باشند، ولایت بر قضا داشته باشد پس اصدار حکم قضایی ولایت علی القضا می خواهد و این غیر از ولایت علی الناس است. ولی آن که در استدلال بود ولایت علی الناس بود. منتهی من این سازکار را قبول ندارم چون چه بگوییم قضا ولایت علی الناس است که ما قبول نکردیم و چه بگوییم ولایت علی القضا است، نصب می خواهد یعنی همان استدلال برمی گردد که قضا ولایت است (اگر ولایت علی القضا نداشته باشد اطاعتش واجب نمی شود پس ولایت علی القضا را حتماً می خواهد) این ولایت از ائمه سرازیر شده است به فقیه اما به غیر فقیه نمی دانیم سرازیر شده است یا نه؟ اصل عدم است.

البته ممکن است گفته شود در مفروض سخن باید قاضی ولایت بر قضا، صلاحیت برای قضا داشته باشد و همین است که وجوب اطاعت را با خود می آورد و این پدیده غیر از تفسیر قضا به ولایت علی الناس است بنا بر این نفس قضا ولایت نیست، ولایت در ادامه ی قضا می آید اما این حرف را هم که بنزیم بالاخره این سازکار نقد می شود؛ نوشته ام این سازکار فرضاً که مورد قبول صدرصد واقع شود تأثیری بر برآیند بحث ندارد و فقط به جای قضا ولایت است گفته می شود ولایت برای قضا شأنی است که باید اعتبار شود و این در مجتهد اعتبار شده است و در غیر مجتهد شك داریم، اصل عدم می آید. بنابراین آنچه

ابتدای صفحه 275 گفته شد برای زدن قضاوت غیر مجتهد همچنان پابرجاست تا ببینیم راهکار دوم و سوم چه خواهد بود.  
الحمد لله رب العالمین